

زیباتر از همه، آن جمله آخری بود که راجع به شهادت حرف می‌زد؛ می‌گفت: «مرگ سرخ، سرخ، به رنگ عاشورا» این آخرین جمله‌ای بود که ابوذری می‌گفت و می‌مرد. بعد تمام صحنه تاریک می‌شد و بعد از سقف تالار رازی قطره‌های خون پائین می‌آمد.

چگونه این صحنه را ساختید؟

طرحش از خودم بود نزدیک پنجاه‌شصت تا فانوس خریدم. تمام فانوس‌ها را رنگ سیاه زدیم. لامپ‌های این فانوس‌ها را هم سیاه کردیم. بعد آن‌ها را مثل اشک سرخ بزرگی نقاشی کردیم. فانوس‌ها را از اول نمایش با طناب‌هایی بالا کشیده بودند و روشن بودند. آن لحظه‌ای که می‌گفت: «مرگ سرخ، سرخ» به رنگ عاشورا» طناب‌ها را شل می‌کردیم. گر‌هایی هم روی طناب ایجاد کردیم تا بدانند کجا باید نگه دارند. این هم از تکنیک‌های ابداعی این کار بود.

از بازی ابرج صغیری بگویید. هنوز هم با او ارتباط دارید؟

صغیری خیلی خوب بازی کرد و متن هم کم و کسری نداشت. صغیری لیسانس ادبیات فارسی بود. خیلی بچه باسوادی بود و قصه هم می‌نوشت. اجرای تهران را ندیدم؛ ولی در مشهد وقتی اجرا تمام می‌شد، پشت صحنه می‌رفتیم و زیر بغلش را می‌گرفتیم؛ چون از فشار کار ضعف می‌کرد. کار تک‌گویی و با یک بازیگر آن‌هم در زمانی حدود یک ساعت، انرژی زیادی از او می‌گرفت.

بعدها برایش بزرگداشتی در بوشهر برگزار کردند و من هم رفتم. به او گفتم دوست دارم یک تکه از ابوذری را بگویم. همشهری‌هایش هم دوست داشتند. خیلی زیبا اجرا کرد. همین اولین جمله دیالوگش را خواند که می‌گفت: «برو! ای تو! ای زن! همچنان دور باش. آسمان ضعف ابوذری را ندیده است.»

در آن مراسم با تعریف‌های خیلی مرا شرم‌منده کرد. در حالی که خودش نویسنده و کارگردان بزرگی است. «قلندر خانه» او بعدها نمایشی مطرح شد؛ اما از وقتی مریض شده، کمی این کار را رها کرده است. او در نظر من همان مرد بزرگ نویسندگی و تئاتر و بازیگری است و از خود حضرت ابوذری می‌خواهم که واسطه بشود تا خدا سلامتی‌اش را به او بدهد و روزگارش را خیلی بهتر از این که هست، بکند.

از اساتید تان کسان دیگری هم درباره این نمایش نظر دادند؟

یادم هست مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی، استاد بزرگوار و جاودانه ادبیات فارسی، مرا به اتاقش خواست و گفت شرم ابوذری در تاریخ معروف است. این ابوذری تو، آن شرم را نداشت. گفتم این جنبه‌ها چنانچه و همان ابوذری دوران جاهلیت بود. توی خود نمایش هم می‌گویند این همه برای این بود که جنبه‌ها چنانچه از پوسته ابوذری پارسا به در آید، یعنی مثل آخوندهای درباری زمان خودش بازی در نیارود. ابوذری زندگی خود اهل تقیه نبوده است.

حضور دکتر و موضوع نمایش باعث نمی‌شد نمایش از طرف مراکز مثل ساواک تهدید به تعطیلی شود؟

دکتر شریعتی بیش از آنکه انسانی سیاسی باشد، شخصیتی فرهنگی بود. نمایش ابوذری هم در اعتقاد او نوعی رجعت به خویش بود؛ بازگشت به ریشه‌ها در مسائل اعتقادی و پالایش

منابع فرهنگی بود؛ چون می‌گفت بیگانگان منابع فرهنگی ما را آلوده و تحریف کرده‌اند. او اصلاح مبانی را وظیفه خودش می‌دانست.

آن زمانی که ابوذری را کار کردیم، به‌هر حال بابت جریان‌های ساواک به ما مظنون شده بود. خیلی خاطرات شیرینی نیست؛ اما هیچ وقت نمی‌توانستند نمایش را تعطیل کنند. با استقبالی که شد، هیچ‌کس جرأت تعطیل کردنش را نداشت. قبل از اولین اجرای ما، دکتر شریعتی سخنرانی کرد. سخنرانی دکتر شریعتی نزدیک بود نمایش ابوذری را تعطیل بکند؛ همان چیزی که اسمش را روی مقاله‌اش گذاشت. «ابوذری فریادی که در ریشه خاموش شد» ایشان راجع به حق‌خواهی ابوذری و خیلی موضوعات دیگر صحبت کردند.

بعد از آن، رئیس دانشگاه فردوسی مرا خواست و گفت استادان قرار نبود



گزارش داریوش ارجمند روزنامه خراسان 11 شهریور 1347 ▲

زلزله گناباد

آغاز آشنایی داریوش ارجمند و داوود کبیانی با دکتر شریعتی از ستاد جمع‌آوری کمک به زلزله‌زدگان آغاز می‌شود. در 9 و 10 شهریور 1347، زلزله شدیدی جنوب و شرق خراسان را تکان می‌دهد و ضمن نابودی پانصد روستا، در شهرهای فردوس، کاخک، گناباد، بیرجند، قائن و ... صدها کشته بر جای می‌گذارد. این زلزله به نام‌های دیگری همچون زلزله جنوب خراسان و زلزله دشت بیاض هم معروف است.

گروه‌های مختلفی برای کمک به مردم دست به کار می‌شوند. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای با گروهی از طلاب از یک سو و گروه‌های دانشجویی نیز از سوی دیگر. به طور خاص، از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی، گروهی برای تهیه گزارش از وضعیت زلزله‌زدگان عازم منطقه می‌شوند. دکتر شریعتی هم که از سوی دانشجویان برای شرکت در عملیات امدادرسانی دعوت شده است، با کمال میل همراهی با آنان را می‌پذیرد. شریعتی در نوشته‌های خود، از ناتوانی و درماندگی گروه در مقابل وسعت و عظمت فاجعه تصویری زنده و ملموس ترسیم کرده است. نبود تجهیزات امدادی و فریاد و شیون مردم، آنان را مجبور می‌کند دوشادوش روستاییان، تکه‌های سنگ و آجر را کنار بزنند و مجروحان و کشته‌شدگان را با دست خالی از زیر آوار بیرون بکشند.

پس از بازگشت به مشهد، شریعتی و سهامی تصمیم می‌گیرند همزمان با برخی از نهادهای دولتی و طلاب و روحانیون مشهد که پایگاه امدادرسانی منطقه فردوس را اداره می‌کرده‌اند، دانشجویان را هم در تشکیلات امدادرسانی به مناطق زلزله‌سازمانده می‌کنند. چون هنوز سال تحصیلی 1347 آغاز نشده بود، از ساختمان‌های دانشکده ادبیات مشهد (سرا راه ادبیات فعلی) به عنوان پایگاه جمع‌آوری کمک‌ها استفاده می‌شود.

راجع به این مسئله‌ها صحبت کنند. گفتم دکتر شریعتی است دیگر. شما که می‌دانید چه کسی است. او هم اهل تقیه نیست. شاید به همین دلیل وصیت کرد در زینبیه دفنش کنند. وقتی اسم زینب را می‌آورد، تنش می‌لرزید. یادش بخیر که می‌گفت: «آن‌ها که رفتند، کار حسینی کردند. آن‌ها که ماندند، باید کاری زینبی کنند و الا یزیدی هستند.»

به نظر شما در این مدت تئاترهای دینی، مسیر بویایی و تکامل خود را به درستی طی کرده‌اند؟

تئاتر مذهبی بعد از انقلاب به شکلی در آمد که من را متأثر و متأسف کرد. کارها موقعیت طلبانه و فرصت طلبانه شد. آن شکوه اعتقادی خودجوش که گروه ما را بدون طمع به مقام و مال و پول و امتیاز، به سمت ابوذری کشاند، بعدها جز در سریال امام‌علی (ع) ندیدم.

الان اگر بخواهم کار مذهبی بکنم، اجازه نمی‌دهند سلیقه‌ام را بگویم. صدها آدم می‌آیند و می‌گویند اینجایش کج است، آنجایش راست است. در حالی که من هنرمندم و این از ذهن من می‌جوشد. کفر که نمی‌خواهم بگویم؛ می‌خواهم یک مایه زیبایی‌شناسی و فهم جدید ارائه بدهم. آرزو دارم فیلم یا سریال ابوذری را بسازم؛ ولی باز اینجا هم به افکار و به قدرت نگاه نمی‌کنند، به اسمت نگاه می‌کنند. بهترین کار عالم را نوشته باشی، آن را نمی‌خوانند و بستگی دارد با اسمت چه مسئله‌ای داشته باشند.

شما در سریال امام‌علی (ع) هم حضور داشتید. نظر تان درباره نوع پرداختن آن به شخصیت ابوذری چیست؟

من و دیگران در سریال امام‌علی (ع) تلاش کردیم تا فقط عرض ارادتی به علی بن ابیطالب نکنیم. همواره گفته‌ام نوزده ماه افتخار نوکری امام‌علی (ع) را در این سریال داشتم و حالا نزدیک به بیست سال است در چشم مردم آقایی می‌کنم. وقتی که نقش مالک اشتر را بازی می‌کردم، بزرگ‌ترین آرزویم این بود که دکتر شریعتی زنده باشد و من را در لباس مالک ببیند.

باید بگویم تنها تأسف من از سریال امام‌علی (ع)، بخش ابوذری است. من به داوود میرباقری گفتم و این تذکر را دادم. به او گفتم که ابوذری را روی صحنه برده‌ام و خود آقای میرباقری هم متوجه شد. من امیدوار بودم که ابوذری ساخته بشود و امیدوارم روزی خودم بتوانم ابوذری را بسازم.